

آنجا که قاتل نقش فرشته نجات را بازی می کند



33 کارگر معدن سن خوزه در شیلی سرانجام پس از 69 روز زنده به گور بودن در عمق 700 متری زمین نجات یافتند. نخستین واکنش هر انسانی از شنیدن این خبر بی تردید اظهار خوشحالی و شادی است. در دنیایی که روزی نیست که هزاران کارگر بر اثر سانحه ناشی از کار به ویژه در معادن به اعماق مرگ و نابودی پرتاب نشوند شنیدن خبر نجات ده ها معدنچی طبعا باعث وجد و سرور و شور و شوق می شود. اما این فقط یک سوی ماجراست. حساب این شادمانی را باید از آنچه دنیای سرمایه داری در پس این واکنش انسانی پیش می برد، جدا کرد. واقعیت این است که این معدنچیان صرفا به تصادف از آوار 700000 تنی معدن مصون ماندند. آنان، که به علت حرص سیری ناپذیر سرمایه داران برای سوداندوزی و خودداری آنان از هزینه برای ایمنی معدن دچار حادثه شده بودند، در جان پناهی که فقط و فقط بر اثر تصادف ایجاد شده بود پناه گرفتند و با روش های ابتکاری خود زنده بودن شان را به کسانی که تا هفده روز آنان را مرده می پنداشتند، خبر دادند. دنیا به درستی به این خبر واکنش نشان داد و چنین بود که این توقع بجا در سطح جهانی به ویژه در میان کارگران شیلی به وجود آمد که معدنچیان محبوس در زیر زمین را باید نجات داد. علاوه بر این، تلاش و پی گیری خانواده های کارگران و مردم انسان دوستی که خواهان نجات جان معدنچیان بودند، انتظار از دولت برای نجات کارگران را دو چندان کرد. دولت سرمایه داری شیلی و به طور کلی دنیای سرمایه، که مسبب اصلی این سانحه بود، نمی توانست به این انتظار و توقع بی اعتنا بماند و ناگزیر در صدد تحقق آن برآمد. اما تمام امکانات خود را به کار گرفت تا از این ماجرا بیشترین بهره برداری را به سود خود و به طور کلی رابطه سرمایه انجام دهد. وارونه پردازی و شیادی و عوام فریبی سرمایه در همین جا بود که خود را به عریان ترین شکل نشان داد. برای دنیای سرمایه به ویژه دولت شیلی، که 40 درصد درآمدش را از استثمار کارگران معادن به دست می آورد، نجات معدنچیان محبوس فرصتی طلایی بود تا بدین سان با نمایش وارونه حقیقت نه تنها خود را از اتهام زنده به گور کردن آنان تبرئه کند بلکه با نشان دادن خود به عنوان نجات بخش کارگران آنان را برای تولید ارزش اضافی هرچه بیشتر بازم به درون معادن انسان سوز سرمایه در اعماق زمین بفرستد. موضوع این نوشته، افشای همین عوام فریبی و وارونه پردازانه دنیای سرمایه است.

یکی از بلاها و مصائبی که رابطه سرمایه - که همانا خرید و فروش نیروی کار برای بیرون کشیدن ارزش اضافی از جسم و جان کارگران است - بر سر انسان ها می آورد این است که نخست جامعه را پر از دزدی و قتل و مواد مخدر و به طور کلی تبه کاری می کند و سپس در نقش منجی جامعه ظاهر می شود و دزدان و قاتلان و قاچاقچیان خرده پا را محاکمه می کند، آنان را به زندان می اندازد، دست و پایشان را قطع می کند و به چوبه دارشان می آویزد. کیست که نداند که خود سرمایه است که با انحصار مالکیت خصوصی و ثروت در دست معدودی سرمایه دار و محروم کردن اکثریت افراد جامعه از آن، هزاران هزار انسان را، که به هر دلیل نمی توانند به فروش نیروی کارشان برای ارتزاق و امرار معاش ادامه دهند، به سوی دستبرد به این مالکیت و ثروت و در موارد بسیاری قتل برای رسیدن به این هدف سوق می دهد؟ کیست که نداند که تولید مواد مخدر یکی از پرسودترین عرصه های تولید سرمایه داری است و معتادان جامعه در واقع قربانیان حرص سیری ناپذیر سرمایه برای سوداندوزی هستند؟ دزدی، آدم کشی، مواد مخدر و قاچاق همه پدیده هایی هستند که سرمایه آن ها را تولید و بازتولید می کند، زیرا از آن ها سود می برد. اگر دزدی نبود آیا سرمایه داران می توانستند با تولید پیشرفته ترین تکنولوژی های دزدگیری کارگران تولیدکننده آن ها را استثمار کنند و سودهای کلان به جیب بزنند؟ اگر آدم کشی نبود آیا سرمایه داران می توانستند با تولید جدید ترین و پیشرفته ترین سلاح ها از طریق استثمار کارگران سودهای میلیاردی کسب کنند؟ تولید جرم و جنایت و تبه کاری یکی از سودآورترین عرصه های تولید سرمایه داری است (قابل توجه کسانی که از فقدان تولید در سرمایه داری ایران می نالند!!). بنابراین،

اگر قرار باشد کسی تاوان ارتکاب جرم را بدهد این سرمایه داران و دولت های آنان هستند که باید محاکمه و مجازات شوند. اما آنچه عملاً و در واقعیت اتفاق می افتد درست عکس این است: تولیدکننده واقعی جرم بر کرسی دادستانی و قضاوت تکیه می زند و قربانی مفلوک جرم را به محاکمه می کشد. مجرم واقعی، منجی جامعه قلمداد می شود.

ایفای نقش دولت سرمایه داری شیلی در نجات معدنچیان محبوس و هیاهو و جنجال دنیای سرمایه داری در حول و حوش آن دقیقاً از همین مقوله است. سرمایه و دولت مدافع آن است که 33 معدنچی را در عمق 700 متری زمین زنده به گور کرده است. اما همین سرمایه و دولت های قاتل کارگران اکنون در نقش فرشته نجات آنان ظاهر می شوند. رئیس جمهوری و همسرش در محل حاضر می شوند و با خانواده های کارگران همدردی می کنند. وزیر معادن دولت و مدیر اجرایی بزرگ ترین شرکت دولتی شیلی (کودلکو) را مأمور نجات کارگران می کنند. قتلگاه کارگران را «اردوگاه امید» می نامند. معرکه می گیرند و هزاران خبرنگار را برای انتشار اخبار «انسان دوستی» خود در سراسر جهان به این اردوگاه دعوت می کنند. فریاد «معجزه» و «پیروزی» در «نجات» کارگران سر می دهند، انگار نه انگار که خود آن ها بوده اند که این بلا را سر کارگران آورده اند. آسانسوری را که کارگران را از اعماق زمین بالا آورد به رنگ پرچم شیلی در می آورند و نام آن را «ققنوس» می گذارند تا به این ترتیب به دنیا بگویند معدنچیان را از خاکسترشان دوباره به دنیا آورده اند، تا کارگران را مدیون خود سازند که بازهم به اعماق 700 متری زمین بازگردند و تا عمر دارند برایشان کار کنند (دومین کارگری که بالا آورده شد در پاسخ به یکی از خبرنگاران که پرسید برخی کانال های تلویزیونی او را به علت تحرک و شور و هیجانش نامزد اجرای برنامه های تلویزیونی کرده اند، گفت «من معدنچی به دنیا آمده ام و معدنچی هم خواهم مرد»). معدنچیان نجات یافته را به کاخ های ریاست جمهوری دعوت می کنند. برای آنان مسافرت های مجانی تدارک می بینند و وعده اجرای برنامه های تلویزیونی با حضور آنان را به مردم می دهند. و بالاخره سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اقدام دولت شیلی برای نجات کارگران را «نمایش عالی امید و مهارت» می نامد.

اما نمایش «امید» به سرمایه و ستایش «مهارت» آن در وارونه نمایی حقایق تنها ویژگی این شو وارونه پرداز و عوام فریب نیست. چندی آرتور از این، تبلیغ هیستریک ناسیونالیسم است. فریاد Viva Chile! (زنده باد شیلی!) در هیچ زمانی این گونه به خدمت سرمایه در نیامده است. تقدیس سرزمین شیلی و مردم آن و پراکندن نفرت از مردمان دیگر به یکی از اصلی ترین سوژه های رسانه های دولت سرمایه داری شیلی تبدیل شده است. اما فقط طبقه سرمایه دار و دولت آن نیست که ناسیونالیسم عربان را تبلیغ می کنند. رسانه ها به احساسات ناسیونالیستی مردم دامن می زنند و میکروفون خود را جلو دهان آنان می گیرند تا آن ها با غرور ملی بگویند: **من به کشورم افتخار می کنم... می خواهم سر تمام ساکنان نیویورک داد بگشتم و به آن ها بگویم «من شیلیایی هستم».** حتی کارگر 63 ساله ای که یک عمر قربانی سرمایه بوده و استثمار شده، از 12 سالگی کارگری کرده، کار در معدن او را دچار بیماری تنفسی مزمن کرده و اکنون نیز بیش از دوماه در 700 متری زیر زمین زنده به گور بوده است وقتی از اعماق زمین بالا آورده می شود اولین کاری که می کند زانو زدن، بوسیدن زمین و درآغوش گرفتن پرچم شیلی است. آیا بهتر از این می توان کاری کرد که قربانی سرمایه و ناسیونالیسم این گونه سر بر آستان آن ها بسایند؟

نمایش آستان بوسی سرمایه و ناسیونالیسم و مذهب (شکرگذاری به درگاه خدا نیز از جمله کارهای برخی از معدنچیان بود) به وسیله کارگرانی که عمری را برای سرمایه جان کنده اند و اکنون جز تنی علیل و فرسوده هیچ ندارند در پوشش همراهی با شادی و سرور برحق مردم از نجات معدنچیان همان چیزی است که به گونه ای نمادین هدف دنیای سرمایه داری را از تدارک این معرکه دوماهه نشان می دهد. شادی و خوشحالی صرف از نجات معدنچیان تا حد تبدیل ماجرا به یک ملودرام احساساتی - که برخی از سردمداران فرقه های چپ ایرانی را نیز به «ریختن اشک شوق» واداشته است - و غفلت از افشای ترفند سرمایه برای پنهان کردن جنایتش در بهترین حالت چیزی جز خوش خیالی و ساده اندیشی نیست و هیچ ثمری جز بردن کارگران به مسلخ سرمایه ندارد. باید پرده را از روی اصل ماجرا کنار زد و تلاش سرمایه برای پنهان کردن دست های خون آلودش را افشا کرد.

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری